Kh\_Osul\_SMJShobeiri\_981030

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۳۰ دی ۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

به تناسب فرمایش مرحوم امام که در کلام آقای سیستانی مورد بررسی قرار گرفته بود به آیة شریفة «لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلاّ أَذًى» رسیدیم. عرض شد که «لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلاّ أَذًى» در کلمات قدما مفسرین «إلّا» در این آیه منقطع دانسته شده. ولی از زمان سید رضی و معاصرینش إلّا را متصل دانستند. به تناسب این بحث یک اشارة اجمالی به استثنای منقطع هم مفید هست. حاج آقا این را مکرر اشاره می‌فرمودند که استثنای منقطع در قرآن خیلی زیاد است. اینجور نیست که تصور بشود استثنای منقطع امر نادر و شاذی باشد. و مفاد استثنای منقطع مفاد فقط است. مفادی که استثنا منقطع است به معنای فقط به کار می‌رود. یک نوع حصری از آن استفاده می‌شود.

حقیقت استثنای منقطع چی است که این مفاد استفاده می‌شود؟ در کلمات بسیاری از قدما که در این بحث هم به آن اشاره شده بود، کلام اخفش، کلام غیر اخفش، استثنای غیر منقطع در آن إلّا را به معنی لکن گرفتند. کأنّ در این تفسیر اینکه مفاد فقط داشته باشد را اینجوری ممکن است توضیح بدهیم، بگوییم که متکلّم در مقام نفی یک مطلبی بر آمده، در مقام استدراک گفته ولو این مطلب هست، اینجا اگر غیر از آن مطلبی که اثبات می‌کند مطلب دیگری هم وجود داشته باشد مناسب بود ذکر بکند. اطلاق مقامی این دلیل اقتضای حصر می‌کند. حصر از اطلاق مقامی خود این دلیل استفاده می‌شود. اصل اینکه إلّا به معنی لکن باشد چه شکلی است؟ چه ما استعمال إلّا به معنای لکن را حقیقت بدانیم، به عنوان معنای دوم إلّا بدانیم، چه مجازی بدانیم علی ای تقدیر حقیقت اصلی نیست. یعنی در طول استعمال إلّا به معنای استثناء، إلّا به معنای لکن به کار برده شده. حالا این در طول آن ملاحظة آن إلّا به معنای لکن که به کار برده شده، این را باید دید چگونه به این معنا به کار رفته. یک نمونة خارجی عرض بکنم. «لو»ی شرطیه را یک معنا برایش ذکر می‌کنند، می‌گویند «لو» به معنای تمنّی هم به کار می‌رود. اینکه لو به معنای تمنّی به کار می‌رود یعنی لو دو تا موضوع له دارد، یکی به معنای شرط، یکی به معنای تمنّی. به نظر می‌رسد اینجوری نیست. همان «لو» شرطیه گاهی اوقات در یک ساختار خاص قرار می‌گیرد، مفاد تمنّی از آن استفاده می‌شود و آن مفاد ممکن است وضع تعیّنی هم پیدا بکند. ما نمی‌خواهیم کاری بکنیم که لو به معنای تمنّی حقیقت است. ممکن است حقیقت هم باشد ولی این حقیقت در طول آن حقیقت اوّلی است. چطور؟ مثلاً لو به معنای شرط است. اگر این اتفاق می‌افتاد خیلی وقت‌ها ما جزایش را حذف می‌کنیم. به دلیل اینکه اگر این اتفاق می‌افتاد خیلی خیلی خوب بود حال ما جا می‌آمد، امثال اینها. اگر اتفاق می‌افتاد چی می‌شد.

ملا نصر الدین گفته بود، کنار دریا ایستاده بود یک کاسه ماست دستش گرفته بود، گفتند می‌خواهی چی کار کنی؟ گفت می‌خواهم دوغ درست کنم. گفتند آخر با یک کاسه و دریا که نمی‌شود دوغ درست کرد. گفت می‌دانم ولی اگر بشود چی می‌شود.

بعضی وقت‌ها این مفادی که این جملات دارد این است که اگر این اتفاق بیفتد چی می‌شود.

حذف جزای شرط و اندماج آن مفهوم جزای شرط در جملة موجود باعث می‌شود مفهوم تمنّی در جمله قرار بگیرد و اینها گاهی اوقات به کثرت استعمال لو یک مفهوم تمنّی می‌گیرد، یعنی مفهومی که در طول حذف جزاء و ارادة اینکه اگر این اتفاق می‌افتاد خیلی خوب است و جالب است شکل گرفته.

شاگرد: مدلول هیئت می‌شود؟

استاد: بحث سر این نیست که مدلول چی هست. در مواردی که لو در یک جمله به کار می‌رود مفاد تمنی فهمیده می‌شود. مدلول لو هست، مدلول جمله هست که دالّش چی است، به این معنا انتقال پیدا می‌کند. تحلیل اینکه دالّش چی است خیلی در این بحث دخالتی ندارد.

شاگرد: یعنی همچنان معنای شرطیت دارد.

استاد: نه، ممکن است الآن دیگر جزایی که محذوف است که اگر این اتفاق بیفتد خیلی خوب هست آن مفاهیم به تدریج در معنای لو، یعنی لو، تعبیر آقای صدر که تعبیر می‌کنند وضع قرن اکیدی هست که بین لفظ و معنا ایجاد می‌شود اقتران اکید لفظ و معناست، آن اقتران اکید لفظ و معنا در لو ایجاد می‌شود. لو الآن معنای تمنی دارد، ولی معنای تمنی هست که با لحاظ، به تدریج از آن معنای شرط آرام آرام این معنای تمنی را به لو می‌دهد. یک نوع وضع تعیّنی ممکن است می‌گوییم. می‌گوییم الآن دیگر آن، حتی چه بسا آن معنای اصلی شرطیتش هم به تدریج فراموش بشود. آن منشاء ایجاد گاهی اوقات فراموش می‌شود معنای تمنی پیدا می‌کند.

با توسعه یافتن و با ملاحظة آن معنای اصلی معنای ثانوی شکل گرفته. همینجور نیست که یک لو را به معنای تمنی به کار ببرند. لو اگر هم معنایش، معنای تمنی هست و معنای شرطی نیست این از فروع همان معنای شرط هست. ولی این فروع معنای شرط به تدریج باعث می‌شود لو رنگ تمنی به خودش بگیرد، اصلاً ممکن است آن نحوة ارتباط هم کم کم قطع بشود. در مورد الا که به معنای لکن به کار برده می‌شود چه شکلی می‌شود که الا، لکن بشود؟ اگر هم وصل باشد اینکه الا را همینجوری یک وضع جداگانه، الا به معنای لکن گرفته باشند خیلی مستبعد است. الا وضع طولی هست، الا به معنای لکن اگر هم بخواهیم بگوییم همان الا اصلی هست که در یک ساختار خاص و به یک شکل خاصی استعمال شده و به تدریج معنای استدراک و لکن را به خودش گرفته.

در بحث استثنای منقطع در بعضی مثال‌هایش راحت است، مثلاً ما جاء للقوم الا حمارا گفته شده که اینجا قوم تجوّزا در معنای قوم و ما یلحق بهم. جامع بین خود قوم و توابع به کار رفته. کأنّ از میان قوم و مرتبطین به آنها فقط یک الاغ از الاغ‌های آن قوم پیش ما آمده. در جایی که مستثنای ما داخل در معنای عام آن لفظ باشد. فرض کنید قم را ما به معنای شهر داخل قم بگیریم. ولی این قم به یک معنای واسعش ممکن است کهک را هم شامل بشود. می‌گوییم از قم کسی در این امتحان شرکت نکرد مگر یک نفر از کهک. این یعنی قم را یک معنای توسعه به آن می‌دهیم، قم و روستاهای اطراف می‌گیریم. مگر یک نفر از کهک به اعتبار اینکه قم معنای واسع ولو مجازاً معنای واسع از آن اراده می‌شود. گاهی اوقات استعمالات این شکلی است هیچ مشکل خاصی ندارد. در مورد «لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلاّ أَذًى» هم همین معنا ممکن است باشد که مراد این باشد معنای ضرر، معنای حقیقی‌اش، آسیب در جسم و مال باشد، معنای مجازی‌اش مطلق ایجاد ما یکره الشخص که ناراحت کردن شخص، زخم زبان زدن امثال اینها هم از مقولة همین ضرر به معنای عامش می‌تواند باشد. در مورد «لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلاّ أَذًى» این معنا خیلی راحت هست که ضرر را ولو مجازاً به معنای عام به کار ببریم.

ولی بعضی از کاربردهایی را که برای استثنای منقطع ذکر کردند این شکلی نیست.

عبارت اخفش در ذیل «لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلاّ أَذًى» که می‌گفت اذیً به معنای لکن هست آیة قرآن را. عبارت معانی القرآن اخفش را در جامع التفاسیر بیاورید. آیة بعد از این هم، دو تا آیة پشت سر هم را اخفش معنا می‌کند، در آیة دوم که می‌گوید إلّا به معنای لکن هست یک مثالی از آیة قرآنی می‌زند.

«لا يَسْمَعُونَ فيها لَغْوًا إِلاّ سَلامًا»، لغو را هر جور توسعه بدهید دیگر سلام داخل آن نیست. می‌گوید اینجا الا به معنای لکن است. نمی‌شود که «لا يَسْمَعُونَ فيها لَغْوًا» را توسعه بدهیم که سلام هم داخلش هست. این استعمال چه شکلی است؟ به نظر می‌رسد که اینجا یک مقدّری وجود دارد.

شاگرد:

استاد: اینکه لیس اشد شاید اشاره به این هست «لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلاّ أَذًى» یک جوری زورکی ممکن است.

شاگرد: «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ ما ثُقِفُوا إِلاّ بِحَبْلٍ مِنَ اللّهِ»

استاد: در ذیل «إِلاّ بِحَبْلٍ مِنَ اللّهِ». «لا يَسْمَعُونَ فيها لَغْوًا إِلاّ سَلامًا»، این «إِلاّ سَلامًا» هر چی زور بزنید آن قبلی یک معنای توسعی ولو مجازاً نمی‌توانید برایش درست کنید که سلام را داخلش قرار دادید. فکر می‌کنم اینجا یک نوع مستثنی منه مقدری وجود دارد. وقتی شما «لا يَسْمَعُونَ فيها لَغْوًا» را می‌گویید یک فرد خاصی از طبیعت سماع را وقتی نفی می‌کنید به ذهن انسان اصل سماع می‌آید. اصل سماع که آمد از آن اصل سماع «إِلاّ سَلامًا» را استثنا می‌کنید. کأنّ «لا يَسْمَعُونَ فيها لَغْوًا» لا یسمعون الا سلاما.

شاگرد: اگر اینجوری بگوییم تمام چیزهای دیگر سماعی هم نفی می‌شود، یعنی سلام فقط نیست، حرف‌های دیگر هم.

استاد: دقیقاً همین را دارم می‌گویم. همان نکته‌ای که حاج آقا می‌فرمودند استثنای منقطع به معنای فقط هست، دارم توضیح همان را می‌دهم. می‌خواهم آن نکته‌ای که حاج آقا می‌فرمودند که استثناءهای منقطعی که در قرآن به کار رفته به معنای فقط است. در مقام توضیح فنی همین هست. «لا يَسْمَعُونَ فيها لَغْوًا إِلاّ سَلامًا» می‌گوید فقط سلام می‌شوند، همة چیزهایی که می‌شنوند.

شاگرد: حصر اضافی را شما بردید در مطلق

استاد: نه، سماعی که اینها. این که اینها می‌شنوند یعنی همة آن چیزهایی که اینها می‌شنوند از نوع سلام است. لا یسمعون، یعنی لا یسمعون فیها، کأنّ وقتی شما یک قسم خاصی را استثنا می‌کنید اصل آن طبیعت هم به ذهن خطور می‌کند. بنابراین می‌توانید اصل طبیعت را مقدر بگیرید. فرض کنید می‌گویید «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلاّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ»، «تِجارَةً عَنْ تَراضٍ» که مصداق باطل نیست، مصداق باطل را هر جور زور بزنید تجارت از تراض داخل در مصداق‌هایش نیست. وقتی شما می‌گویید اکل مال به باطل نکنید، اصل اکل مال به ذهنتان خطور می‌کند. به کار بردن یک شیء مقید مصحح این هست که ما آن شیء را من غیر تقییدٍ در تقدیر بگیریم. تقدیر نیازمند به چیزی هست که ذهن انسان را متوجه او بکند. تقدیر اصلاً وقتی شما یک شیء مقیّد را در ذهن می‌آورید طبیعت مطلقه هم در ضمن این مقیّد به ذهن خطور کرده. و همین طبیعتی که به ذهن خطور کرده همین کافی هست که ما او را تقدیر بگیریم. یعنی لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل، این را که شما می‌گویید لا تأکلوا هم به ذهن خطور کرده، یعنی لا تأکلوا الا ان تکون تجارة عن تراض. قید که می‌آوریم، قید ولو حکم را مقید می‌کند ولو تصور مطلق هنوز در ذهن انسان هست. با تصور مقیّد مطلق هم تصور شده و مطلق که تصور شده، همان مطلق تصور شده را شما می‌توانید مقدر بگیرید و از آن مطلق تصور شده یک شیءای را استثناء کنید و همین است که مفهوم فقط در آن فهمیده می‌شود.

«لا يَذُوقُونَ فيها بَرْدًا وَ لا شَرابًا». اصل چیزهایی که اینها می‌چشند به ذهن انسان خطور می‌کند. ولو «لا يَذُوقُونَ فيها بَرْدًا وَ لا شَرابًا» حکمی که اینجا بار شده و تصدیقی که اینجا هست مربوط به یک شیء مقید است، «لا يَذُوقُونَ فيها بَرْدًا وَ لا شَرابًا»، ولی همین ذکر شیء مقیّد، مطلق را هم به ذهن انسان خطور می‌دهد. در نسبت به آن مطلق استثناء می‌شود. یعنی استثنای منقطع، استثنای از مستثنی منه مقدر هست. مستثنی منه مقدری که به جهت آوردن مقیّد می‌تواند این مطلق را به ذهن انسان خطور بدهد و مصحّح جعل است. این را به‌طور کلی در بحث تقدیر یک موقعی شاید در همین بحث هم عرض کرده باشم، تقدیر نیاز به مصحح دارد. مصحّح تقدیر این است که یک عبارتی در جمله این آورده باشد که این عبارت به نحو من الانحاء دال بر آن مقدّر باشد. بعضی مثال‌هایش که راحت است مشخص است. و فی جواب کیف زید قول دنف فزید سقنی عنه اذ عرف. ۲۲:۵۵ کیف زید را که شما می‌گویید، کلمة زید تصورش در ذهن مخاطب آمده. این تصوری که در ذهن آمده ولو کیف آنجا برایش حمل شده ولی زید تصورّش در ذهن هست. همین زیدی که تصورّش در ذهن هست این می‌تواند دنفٌ را بر آن زیدی که تصورش در ذهن هست حمل کنیم. بحث ما این است، وقتی شما یک مقید را به کار می‌برید، مطلق را هم تصور کردید. و این مطلق تصور شده مستثنی منه مقدر ماست.

«لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلاّ أَذًى» که راحت‌تر می‌شود تصحیح کرد. ولی یک جور دیگر این هست گاهی اوقات بین یک شیء و یک مفهومی ملازمه هست. فرض کنید شما وقتی کتک‌کاری را مطرح می‌کنید، کتک‌کاری مصداقی ولو لفظاً آن مطلق ایذاء را شما به کار نبردید. وقتی شما کتک‌کاری را به کار می‌برید به ذهن مخاطب این می‌رسد که این کتک‌کاری یکی از مصادیق ایذاء است. ممکن است نسبت به آن طبیعی کلی که این فرد جزء آن باشد ما از آن چیز را استثناء کنیم. بعضی مثال‌هایش اصلاً از نوع مطلق و مقیدند. جایی که مستثنی منه مقدر ما. بعضی جاها مقید ما به نحو مقید به آن معنا نیست، ولی از باب مصداق و مفهوم هست، مصداق و کلی هستند. یک کلی داریم که این مصداق آن است. فرض کنید می‌گوییم ما جائنی القوم الا حمارا، قوم به اعتبار اینکه مصداقی از مصادیق حیوان هست ممکن است ما از آن حیوان، حیوان به معنای عام، الا حمارا را استثنا کرده باشیم. در این مثالی که در کلمات مفسرین در ذیل همین آیه به عنوان مثال اصلی استثنای منقطع ذکر شده، ما اشتکی شیئاً الا خیراً. هیچ شکوه‌ای نکرد مگر اینکه خیر است. شکوه از مصادیق حرف زدن است، اظهارنظر کردن است. ما اشتکی یعنی ما تکلّم إلّا بخیرٍ. ولو اشتکی یک قسم خاصی است، ولی این قسم خاص را که ذکر می‌کنیم شکوه کردن یعنی حرف زدن، زبان به سخن گشودن. استثنا از آن تکلمی هست که، اشتکی صنفی از اصناف آن تکلم کلی است. استثنای منقطع، استثنا از یک کلی هست که مصداقش یا مقیّدش در کلام ذکر شده باشد. و به اعتبار ذکر مصداق، ذکر صنف خاص، ذکر مقید می‌توانسته باشیم نسبت به آن مطلق و آن کلی تقدیر بگیریم. این فکر می‌کنم حقیقت استثنای منقطع را اینجوری تحلیل کنیم.

شاگرد: «وَ لا تَنْكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُمْ مِنَ النِّساءِ إِلاّ ما قَدْ سَلَفَ»، لا تنکحوا متعلق به آینده است دیگر، ما قد سلف اینجا منقطع می‌شود بگوییم

استاد: آن عیب ندارد. لا تنکحوا، می‌گوید کأنّ وقتی شما نهی می‌کند این نکاح‌ها را انجام ندهید کأنّ از آن یک مفهومی استفاده می‌شود که نکاح کار بدی است. النکاح مبغوض، النکاح معاقب علیها، لازمة نهی عقاب بر نکاح است. ولی نه نکاح‌های آینده، اینجا مطلق نکاح کأنّ عقاب‌آور است. می‌گوید النکاح مبغوض الا ما قد سلف. النکاح یصح بالعقوبه یعقاب علیه الا ما قد سلف که دیگر آنها بر آن. این هم همین است. گاهی اوقات ما یک مصداق خاص، یک صنف خاصی را قبلاً ذکر کردیم، این صنف خاص، این مصداق خاص، این شیء مقید ما را به آن مطلق تصوّر، تصوّر مطلق را در ذهن انسان می‌آورد، تصور کلی را در ذهن انسان می‌آورد و همین تصوّر کلی را که می‌آورد، مصحّح این است که آن کلی را تقدیر بگیریم و این استثنا هم قرینه است بر اینکه آن کلی را تقدیر بگیریم.

استثنای منقطع، استثنای متصلی هست که یک نحوة خاص. ممکن است به تدریج این تقدیر گرفتن‌ها به گونه‌ای بشود که مفهوم آن مقدر در خود الا و اینها درج بشود، به طوری‌که الا دیگر بشود لکن. نمی‌خواهم انکار کنم کلمات قدیمی‌ها را که الا را به معنای لکن گرفتند. می‌خواهم بگویم الا می‌تواند به معنای لکن به وضع تعیّنی به کار رفته باشد. ولی وضع تعیّنی در طول وضع تعیینی است. یک مراحلی را باید طی کند تا این وضع شکل بگیرد. این است که چطور می‌شود که الا بشود لکن، آخر الا چه ارتباطی با لکن دارد؟ زیدٌ اسدٌ به دلیل اینکه رجل شجاع، شجاعت دارد، اسد هم شجاعت دارد، جامع شجاعت و شباهت رجل شجاع به اسد باعث می‌شود که شما اسد را در رجل شجاع مجازاً به کار ببرید. مجاز هم علاقه می‌خواهد. وضع تعیّنی هم ادامة تجوّز است. یعنی ابتدا معنای مجازی است، بعد معنای مجازی به تدریج به وضع تعیّنی می‌انجامد. ما باید ارتباط بین آن معنای حقیقی و معنای مجازی را پیدا کنیم. من که دارم دنبال می‌کنم، ارتباط إلّا به معنای استثناییه است، با إلّا به معنای استدراکیه است. می‌خواهم بگویم این شکلی است. آن لو تمنّی را هم که مثال زدم بر این جهت بود که می‌خواستم بگویم لو برای تمنی است، نمی‌خواهم انکار کنم که لو به معنای تمنی نیامده. ولی لو تمنّی وضع تعیّنی یافته از لو شرطیه است. إلّا هم اگر به معنای لکن بگیریم، ناشی از یک همچین مراحلی هست که طی می‌شود. آیا واقعاً به حد وضع تعیّنی رسیده یا تجوز هست و هنوز مجاز است، ممکن است بگوییم مجاز است، به نحو وضع تعیّنی هم نرسیده، إلّا در استثنای منقطع به نحو حقیقت نرسیده. ممکن هم هست بگوییم حقیقت است. آن دیگر بستگی دارد که چقدر استعمالات إلّا در استثنای منقطع زیاد باشد به صورتی که در هنگامی که الا به کار می‌بریم معنای لکن به ذهن انسان مستقیماً خطور کند بدون آن راه‌حل‌ها و آن وسائط. الا بعید است به معنای لکن حقیقت باشد. اگر هم باشد مجاز است. اگر هم حقیقت بدانیم، حقیقت نیاز به یک مکانیسم تبدیل معنای اوّلیه به معنای ثانویه است. اینها حقیقت‌های ثانوی‌اند. نه اینکه دو تا معنای حقیقی در عرض هم باشند. خود اینها هم قبول دارند که إلّا معنای حقیقی‌اش، معنای اصلی‌اش استثناء هست. که به معنای لکن خود اینها پیداست که نحوة به کار بردنشان پیداست که یک حالت استثنایی، حالت خاص، یک حالت ویژه است که إلّا به معنای لکن به کار برود.

شاگرد: اگر به جای الا، لکن بگذاریم باز هم معنای حصر را هم

استاد: آن که راحت است. تحلیل اینکه اگر الا به جایش لکن بگذاریم حصر فهمیدنش راحت است. علت اینکه در مقام حصر، اطلاق مقامی به خاطر همین است. الا اگر به معنای لکن باشد فهم حصر از جمله ساده است. بحث سر این بود که الا چطور شده لکن شده. تحلیل اینکه الا به معنای لکن چرا آمده، خود آن تحلیل حصر را راحت‌تر می‌رساند. دیگر نیازی نیست که اطلاق مقامی حتی قائل بشویم. الا مستثنی منه‌اش، یک مستثنی منه کلی هست که از آن «لا يَسْمَعُونَ فيها لَغْوًا إِلاّ سَلامًا»، یعنی لا یسمعون فیها لغوا لا یسمعون الا سلاما. لا یسمعون الا سلاما حصر است دیگر. آن دیگر نیاز نیست آن تحلیل. آن تحلیلی که در حقیقت استعمال الا به معنای لکن می‌کردیم این خودش حصر را به راحتی استفاده می‌کند. حاج آقا در مقام تحلیل قضایا و این چیزها نبودند. می‌فرمودند من موارد استعمال الا را ایشان یک بار با این دید قرآن که گاهی اوقات مطالعه می‌کردند اینکه موارد استثنای منقطع را می‌گفتند من مطالعه که می‌کردم استثنای منقطع می‌دیدم، همه‌اش معنای فقط در آن فهمیده می‌شود. یک نوع درک وجدان لغوی خودشان را ابراز می‌کردند. اینها را می‌شود با این تحلیل‌هایی که، تحلیل‌های مدرسه‌ای و تحلیل‌های نحوی امثال اینها هست آنها را بتوانیم بیان کنیم.

شاگرد: بعضی از آیات فهم حصر را مشکل دارد. همین آیة «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ»

استاد: «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلاّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ» فقط باید «تِجارَةً عَنْ تَراضٍ» باید داشته باشد. تجارة از تراض است.

شاگرد: عرفاً به هبه و ارث و ؟؟؟ ۳۵:۰۷ تجارت نمی‌گویند. ربح در آن نیست.

استاد: نه. ناظر به آن متعارفی هست که افراد برای اکتساب دنبالش می‌روند. می‌گوید شما راه اکتساب، از راه باطل نروید، از راه تجارت از تراض بروید. یعنی راه‌هایی که خود شما طی می‌کنید. برای رسیدن. یک چیزی که از دیگری بر شما می‌آورد، راه‌هایی که اختیار انتخابش با انسان است، در این مقام است. لا تأکلوا، یک چیز دیگر، رزقٌ رزقک الله، آن غیر از رزقٌ رزقک الله هست که یک چیزی خارج از اختیار است. شما راهی برای اکتساب و رسیدن به سود دنبال نکنید الا ان تکون تجارة عن تراض. صلح و اینها تجارة از تراض است.

مرحوم امام اینجا ضرار را به معنای ایجاد مشقّت در غیر گرفتند. ایجاد مشقّت در غیر یک موقعی ما به استعمالات می‌خواهیم تمسک کنیم برای فهم این معنا، این یک مرحله است. ولی ظاهر فرمایش امام این هست که این را مستند به کلمات لغویون می‌خواهند بکنند. می‌خواهند بگویند از کلمات لغویون این معنا استفاده می‌شود که می‌توانیم ضرار را به معنای ایجاد حرج، ایجاد شدت و ضیق، تضییق بر غیر، ضرار را به معنای تضییق، ایقاع الشدّة، القاء المفعول فی الحرج، احراج بگیریم. در جلسة بعد در موردش صحبت می‌کنم و خیلی مهم است که اهمیتش در اینجا هست که ما چجوری از کتاب‌های لغت در فهم معانی استفاده کنیم. به نظر می‌رسد یک مقداری استفادة خارج از اسلوب شده، یعنی این مقدار استفاده که مرحوم امام از کتاب‌های لغت کردند، از کتاب‌های لغت به این معنا استفاده نمی‌شود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان